

# شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان: دریچه‌آشنایی با تاریخ‌نگاری فرهمند

محمد تقی ایمان‌پور

استاد تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

تحصیل در رشته ریاضی در دوره دبیرستان و سپس در رشته مهندسی مکانیک در دانشگاه زمینه و فرصت کمی برای مطالعه در حوزه علوم انسانی برایم فراهم کرده بود. ورود به دنیای سیاست از نیمه دوم دهه پنجاه البته منجر به مطالعه کتبی در حوزه علوم انسانی شد، اما تمرکز این مطالعات در نهایت سطحی و منحصر به آثاری بود که انقلابی‌گری را ترویج می‌کردند یا در ضدیت با اقدامات حکومت پهلوی در ایران بودند. در این میان، کتاب‌های دکتر علی شریعتی که در آن مفاهیم دینی و آموزه‌های شخصیت‌های محبوب صدر اسلام را تبدیل به گلوله‌های آتشین برای مبارزه علیه نظام شاهنشاهی می‌کرد یا آثار چپ‌گراها که از هر کلمه‌ای از نوشته‌هایشان بوی خون به مشام می‌رسید و عرب‌زدگی جلال آل‌احمد که نفرت از غرب را در دل‌ها می‌کاشت، از جمله آثاری بودند که غالباً در اولویت مطالعاتی

Mohammad-Taghi Imanpour, "The Twilight of the Ilkhanids and the Dawn of the Sassanids: An Acquaintance with the Learned Historian," *Iran Namag*, Volume 5, Number 1 (Spring 2020), 85-89.

محمد تقی ایمان‌پور <mimanpour@hotmail.com> دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه منچستر و استاد گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد با تمرکز بر تاریخ هخامنشیان است. نگارش بیش از ۵۰ مقاله علمی-پژوهشی به زبان‌های فارسی و انگلیسی بخش تاریخ سیاسی هخامنشیان در مجموعه "تاریخ جامع ایران" از انتشارات بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و نیز ترجمه چندین کتاب از انگلیسی به فارسی از جمله آثار اوست.

من قرار گرفتند. برای جوانی ناآرام و از طبقه پایین جامعه که به دنبال مبارزه با اشرافی‌گری و ظلم شاهنشاهی و به گفته دکتر شریعتی، به دنبال مبارزه با استعمار و استثمار و استحمار و برپایی عدالت علوی بود و می‌خواست ابوذروار در مقابل حاکمیت زر و زور و تزویر بایستد یا چون چه‌گوارا لباس رزم بپوشد و عدالت و آزادی را نه فقط در ایران، بلکه در سراسر دنیا بر پا کند، مطالعه کتاب‌های تاریخی اصیل و عمیق، و البته به ادعای آن روز مابی‌خاصیت و بی‌روح که کار روشنفکرانهای بی‌درد بود، و همین‌طور مطالعه زندگی بزرگان روشنفکر و عمیق‌اندیش ایران در دوره معاصر جایی نداشت. در نتیجه، در آن دوران پُرشور حاکمیت احساس، یگانه‌دانش تاریخی ما همان کتب درسی دوره دبستان و بعد هم دبیرستان بود. تا آن زمان، نه نامی از زریاب و زرین‌کوب شنیده بودم و نه از پیرنیای تاریخ‌نویس چیزی می‌دانستم و نه از خاندان‌های بزرگ مانند ملک‌المکلمین و فرمانفرمایان خبر داشتم. البته سیدحسین تقی‌زاده را به سبب همان جمله معروفش که شریعتی در نوشته‌هایش تکرار می‌کرد و کسروی "ضد دین و فرهنگ را که به دنبال جشن کتاب‌سوزان بود" از طریق همان جملات یک‌سویه و منفی‌انگارانه می‌شناختم!

به دنبال پیروزی زود هنگام انقلاب و رویدادهای یکی دو سال نخست پس از آن، رفته‌رفته عطش یا به گفته یکی از همکاران "شبهت انقلابی‌گری" در ما فروکش کرد و از طرفی نیز آشنایی با شخصیت‌هایی علمی و فرهنگی که تا آن زمان نامی از آنها شنیده بودیم، امثال مرا به مطالعه عمیق‌تر در حوزه علوم انسانی علاقه‌مند کرد تا جایی که پس از تعطیلی دانشگاه‌ها تصمیم به ادامه تحصیل در رشته علوم اجتماعی یا تاریخ گرفتیم و البته هنوز دکتر شریعتی را نماد موفق این رشته می‌دانستیم. بازگشایی دانشگاه‌ها و برگزاری کنکور در سال ۱۳۶۲ فرصتی برایم فراهم کرد که از ادامه تحصیل در رشته مهندسی مکانیک انصراف دهم و این بار در کنکور گروه علوم انسانی شرکت کنم.

از تصادفات روزگار هم این شد که موفق شدم در همان دانشگاه و گروه آموزشی که دکتر شریعتی استاد آنجا بود، یعنی در رشته تاریخ در دانشگاه فردوسی، پذیرفته شوم. این در حالی بود که من هیچ شناختی از محیط جدید، استادان گروه تاریخ در مشهد یا بزرگان این رشته و آثار آنها در کشور نداشتم. حتی پس از یک سال تحصیل در این دانشگاه هنوز نسبت به جایگاه علمی دانشمندی بزرگ چون مرحوم دکتر عبدالهادی حایری در داخل یا خارج از کشور آگاهی نداشتم؛ هنوز مهم‌ترین

عنصر برای شناخت و قضاوت میان استاد خوب و محبوب نمره‌ای بود که از آن استاد می‌گرفتیم.

در هر حال، با ادامه تحصیل در رشته تاریخ رفته‌رفته از آن شور انقلابی هم کاسته شد. از طرفی هم امید به قبولی در مقاطع بالاتر ما را به مطالعه کتاب‌های تاریخی بیشتر و آشنایی با اساتید و آثار آنها در سایر دانشگاه‌ها، به‌ویژه دانشگاه تهران که پس از انقلاب یگانه دانشگاهی بود که دانشجوی فوق‌لیسانس در رشته تاریخ می‌پذیرفت، ترغیب و تشویق می‌کرد. یکی از نخستین استادانی که خارج از دانشگاه فردوسی مشهد با نام او آشنا شدم، خانم دکتر شیرین بیانی بود. در سال اول دانشگاه با دو اثر ایشان آشنا شدم: یکی ترجمه کتاب *تاریخ عیلام* از پی‌یر آمیه و دیگر کتاب کم‌حجم ولی پرمغز *شامگاه/اشکانیان و بامداد ساسانیان*. مطالعه این کتاب از یک سو مرا به تاریخ ایران باستان علاقه‌مند کرد و به نوعی آینده‌ام را رقم زد و از طرف دیگر آغازی شد برای آشنایی و دوستی پایدار با تاریخ‌نگاری فرهیخته و بی‌مدعا که دانش عمیق و روشمندش را با بیانی شیرین و پرنشاط در تدریس همراه کرده بود.

دغدغه قبولی در دوره کارشناسی ارشد ما را وادار می‌کرد که به شناسایی بیشتر اساتید، حوزه کاری، آثار و احیاناً علایق اصلی آنان، خصوصاً در دانشگاه تهران، بپردازیم. در این میان، در حوزه تاریخ باستان بیش از همه نام دکتر شیرین بیانی مطرح بود که گفته می‌شد از استادان شاخص دانشگاه تهران است که علاوه بر تاریخ میانه، در حوزه تاریخ ایران باستان نیز تبحر دارد و دروس تاریخ ایران باستان را تدریس می‌کند. در نتیجه، مطالعه *شامگاه/اشکانیان و بامداد ساسانیان* یکی از اولویت‌های من برای پاسخ به پرسش‌های احتمالی امتحانی در آزمون دوره کارشناسی ارشد تاریخ باستان شد. مطالعه مکرر این کتاب در نهایت منجر به علاقه‌مندی من به مطالعه تاریخ ایران باستان، که در آن زمان تا حدودی مغضوب سیاست‌ورزان بود، شد و مرا در ردیف نخستین افرادی قرار داد که پس از انقلاب پایان‌نامه خود را در گرایش تاریخ ایران باستان تدوین کردند. این روند به ادامه تحصیل من در همین حوزه و در دوره دکتری در خارج از کشور انجامید. بدین ترتیب، *شامگاه/اشکانیان و بامداد ساسانیان* که نگاهی علمی و بی‌طرفانه به رویدادهای تاریخ باستان داشت و شیوه تاریخ‌نگاری منحصر به فردش از ویژگی‌های آن بود در بجهت ورود من به حوزه مطالعات تاریخ ایران باستان شد. افزون بر این، از همین جا بود که شاگردی، آشنایی و دوستی سی‌ساله‌ام با دکتر شیرین بیانی برقرار شد؛ از جمله نتایج این همنشینی این بود که آموختم

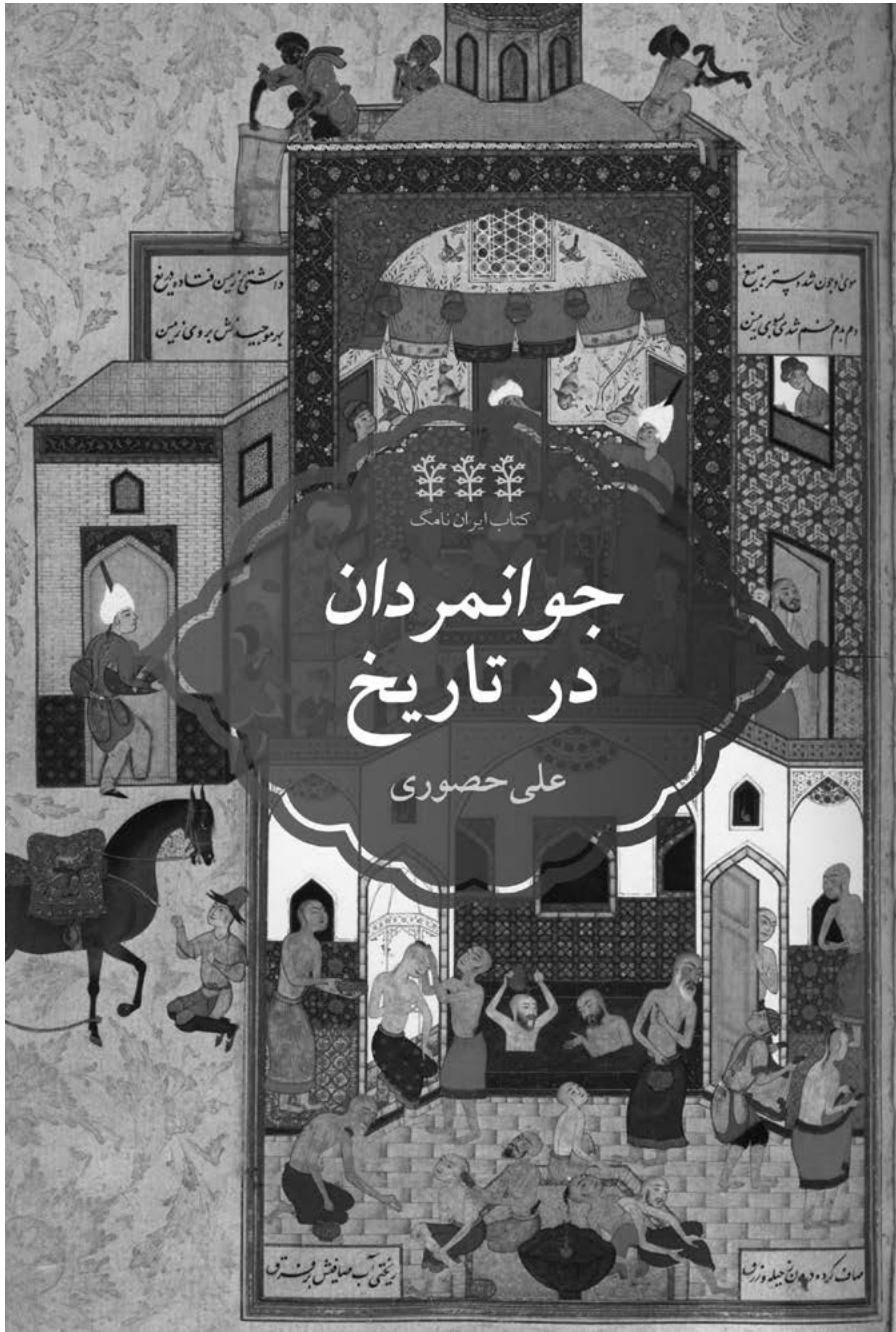
باید در همه حال از نخوت و خودبزرگ‌بینی، خصوصاً در حوزه علمی دوری کنم و سادگی و مهربانی در رفتار با هم‌نوعان را در زندگی پیشه کنم.

در هر حال، نخستین بار در جلسه امتحان کنکور کارشناسی ارشد در سال ۱۳۶۶ دکتر بیانی را از نزدیک دیدم. رفتار متواضعانه و چهره خندان ایشان در جلسه جدی آزمون ضمن اینکه تا حد زیادی از فشار و ترس از آزمون می‌کاست، آرزوی قبولی در آزمون و یافتن بخت شاگردی ایشان را پیش می‌کشید و چنین شد. برخلاف امروز که برگزاری کلاس‌های دوره کارشناسی ارشد و دکتری جدی گرفته می‌شود، در آن روزگار دست کم در دانشگاه تهران و در گروه تاریخ چنین نبود. از یک سو به سبب اینکه دانشجویان غالباً شهرستانی یا کارمند بودند، کلاس‌ها به صورت یک هفته در میان برگزار می‌شد و از سوی دیگر، برخی استادان بر مطالعات و پژوهش خود دانشجو تأکید داشتند تا تشکیل کلاس درس. در این میان، دکتر بیانی از معدود اساتیدی بود که در برگزاری کلاس‌های دو هفته یکبار جدی بود و البته کلاسش هم آگاهی‌های تازه و ارزشمندی را در فضایی با نشاط عرضه می‌کرد. تدریس یکی از دروس تاریخ باستان بر عهده ایشان بود و یکی از مباحثی که ایشان در این درس مطرح می‌کرد مرتبط با برآمدن ساسانیان و نقش روحانیون زرتشتی در این رخداد مهم تاریخ ایران باستان بود. معرفی *نامه تنسر* با تصحیح مرحوم مینوی و توضیح و تحلیل نقش تنسر در اوایل دوره ساسانی و در دوره اردشیر بابکان یکی از این مباحث بود که ایشان با شور و نشاط همیشگی و دقت بسیار درباره آن به بحث و موشکافی می‌پرداختند. هر جلسه پُرشورتر از پیش بود و گاه به بیرون از کلاس نیز کشیده می‌شد. این مباحث و فضای برانگیزاننده کلاس دکتر بیانی در جزم شدن عزم من برای ادامه تحصیل و نوشتن پایان‌نامه به راهنمایی ایشان در حوزه تاریخ ایران باستان تأثیر اساسی داشت.

باز هم بخت با من یار بود که عنوان پیشنهادی من در موضوع "پیوند دین و دولت در دوره ساسانی" برای پایان‌نامه کارشناسی ارشد مورد قبول ایشان و گروه قرار گرفت. علت انتخاب این موضوع از یک سو پیشینه ایشان در مطالعه و تدریس تاریخ دوره ساسانی بود که از جمله در کتاب پیش گفته، یعنی *شامگاه/اشکانیان و بامداد ساسانیان*، مشخص بود و از سوی دیگر هم علاقه شخصی من به مباحث مرتبط با پیوند دو مقوله سیاست و دیانت. هنوز شعارها و افکار انقلابی مانند "دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ماست" ذهن نسل مرا به خود مشغول

می‌داشت و دوره ساسانی یکی از بهترین نمونه‌ها در این زمینه بود. از سویی نیز یک دهه بود که شاهد پیوند دین و دولت در ایران بودیم و کنجکاو بودم بدانم ساختار دینی حکومت ساسانی و پیوند آن با شاهان و حاکمیت در آن دوره چگونه بود که منجر به بی‌سرانجامی آن شد. این همه در حالی بود که در فضای حاکم بر کشور در سال‌های بعد از انقلابی که مردم در آن به رهبری روحانیت توانسته بودند حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را که ریشه در ایران باستان داشت به زیر کشیده و حکومتی دینی بر پا کنند، اقبال چندانی نسبت به تاریخ ایران باستان نبود، چه رسد به پرداختن به تجربه نه چندان موفق آمیزش دیانت و سیاست در دوره ساسانی. مهاجرت یا خانه‌نشینی برخی استادان مرتبط با حوزه تاریخ و به‌خصوص تاریخ دوره باستان در دهه نخست پس از انقلاب از یک‌سو کار را دشوار می‌کرد و از سویی نیز موجب برانگیختگی و کنجکاو می‌شد. در چنین فضایی بود که راهنمایی و همراهی دکتر بیانی اهمیتی دوچندان می‌یافت. در این میان، کشیده شدن صحنه جنگ عراق و ایران به شهرهایی مانند تهران نیز اهمیت فردی چون دکتر بیانی را برای کار من بیشتر نشان داد. در حالی که تهران مورد حملات موشکی قرار گرفته بود، دانشگاه‌ها به حالت نیمه‌تعطیل درآمده بود و بسیاری از استادان تهران را ترک کرده بودند، دکتر بیانی همچنان برای راهنمایی و بحث درباره پایان‌نامه‌ام به دانشگاه می‌آمد.

این تجربه شخصی و تداوم سه دهه ارتباط دوستانه با دکتر بیانی نشان از تعهد شغلی واقعی و بدون حد و مرز ایشان به کار علمی، توجه ویژه به دانشجویان و تلاش برای رشد و شکوفایی آنان دارد و یادآور این سخن منسوب به نیچه است که "آن کس که از اساس آموزگار باشد، همه امور را فقط در ارتباط با شاگردانش جدی می‌پندارد؛ حتی خودش را." همین ویژگی‌ها ایشان را برای دانشجویان، همکاران و دوستانشان به فردی دوست‌داشتنی تبدیل کرده است. حکایت خدمات علمی و آثار ایشان هم خود حکایتی دیگر است که از مجال این نوشته خارج است و از قرار معلوم در بخش‌های دیگر مجموعه حاضر به آنها پرداخته شده است. آنچه از مرور زندگانی دکتر بیانی و تجربه ارتباط شخصی نویسنده این سطور برمی‌آید، درک مفهوم واقعی معلمی و تلاش علمی مداوم و مؤثر است. ترکیب دانش و اخلاق و مهربانی برای هیچ‌کس به آسانی میسر نیست؛ کاری که استاد بیانی به خوبی از عهده آن برآمده‌اند. عمرشان دراز و راهشان پر رهرو باد.



داشستی بزین فتاد و بزین  
بروجیبش بروی بزین

موی او چون نمک پسته بزین  
موم چشمش شد یکی بزین

کتاب ایران نامک

# جوانمردان در تاریخ

علی حصوری

بختی آب سبزهش برهنه تی

صاف کرده آن خیل دوزخ